

## جدال ریشه‌دار میان دو حوزه مرجعیت شیعه در ایران

# مشهد و قم

**کانون قدرت، در دهه دوم جمهوری اسلامی  
از قم و تهران، به مشهد منتقل شد و با اشاره  
انگلستان گام‌های بلند برای تبدیل جمهوری  
به حکومت و سلطنت اسلامی برداشته شد!**

قم و حوزه‌اش را به همت فشار بنیان‌کن انقلاب حریف بود، کار در اصفهان هم بدلیل نفوذ آیت‌الله منتظری و آیت‌الله طاهری چندان دشوار نبود، اما مشهد، این پایتخت پادشاهی اسلام؟!

این شاه‌نشین اسلامی را دوست نداشت، به روی خودش نمی‌آورد اما از آن ترس هم داشت. آنجا را لانه انگلیس‌ها می‌دانست. از پیروزی انقلاب تا زمانی که چشم بر جهان فروبست، هرگز به قصد زیارت امام هشتم شیعیان هم شده راهی مشهد نشد. از سلطنت تنفر داشت، از انگلیس‌ها می‌ترسید، اما بیش از همه از ارتجاع خفته در حوزه علمیه مشهد بیم داشت. ارتجاعی که در دوران سلطنت پهلوی هم از کنار موقوفات استانفدس رضوی ارتزاق کرد و دم خودش را به دم «خزیمه اعلم» و سپس اسدالله اعلم گره زد تا از دربار جدا نیفتد! آیت‌الله خمینی می‌دانست که این ارتجاع و دست‌های پشت پرده می‌خواهند مشهد را پایتخت حکومت اسلامی کنند و سلطنت را احیاء!

چند تنی را که می‌شناخت در مشهد پیش کشید و نماینده خود کرد، اما ارتجاعی که در حوزه علمیه مشهد لانه داشت، هرگز این پیش کشیدگان را به رسمت نشناخت و بهائی به آنها نداد: حجت‌الاسلام زندان دیده و مبارزی بنام «هاشمی نژاد»، آیت‌الله جسوری بنام «عبائی خراسانی» و اما آنها قطره‌ای بودند، که باتلاق ارتجاع مشهد به کامشان کشید. هاشمی نژاد را ترور کردند و عبائی خراسانی هم بعد از دوبار که از ترور جان سالم بدر برد پیش‌نمازی و امام جماعتی مشهد را رها کرد تا واعظ طیبی دست از سرش بردارد.

### جدال ریشه‌دار!

این جدالی بود ریشه‌دار در حوزه علمیه مشهد، بین ارتجاع پرقدرت و وابسته به انگلیس و دربار شاهنشاهی از یک طرف و روحانیون و مبارزانی که پرچم نواندیشی دینی را برافراشته بودند: محمدتقی شریعتی، طاهر احمدزاده، دکترعلی شریعتی و

هیچ سازمان و حزب سیاسی غیر مذهبی ایران به اندازه حزب توده ایران از قدرت مذهبی - انگلیسی خفته در حوزه علمیه مشهد مطلع نبود. در سال‌های دهه ۳۰ که به کودتای ۲۸ مرداد ختم شد نیز، حزب توده ایران در عرصه داخلی از یک طرف با دربار شاهنشاهی شاخ به شاخ بود و از طرف دیگر با حوزه‌های دینی و در راس آنها حوزه علمیه مشهد و در عرصه خارجی هم علاوه بر امپریالیسم آمریکا، با امپریالیسم کهنه کار انگلیس که در این هر دو حوزه، یعنی دربار و حوزه‌های دینی نفوذ داشت! چند تنی از رهبران حزب، خود در حوزه‌های مذهبی تحصیل کرده و سپس ترک لباس کرده بودند. همان کاری که شادروان احمد کسروی و بسیاری از آزادیخواهان و مبارزان قدیمی کردند. زنده یاد «محمد رضا قدوه» از جمله این رهبران حزب توده ایران بود که درس خارج را شانه به شانه آیت‌الله خمینی گذرانده بود و بسیار پیش از کودتای ۲۸ مرداد از لباس روحانیت بیرون آمد و به حزب توده ایران پیوسته بود. سلیمان میرزا اسکندری، از بنیانگذاران حزب توده ایران نیز خود روزگاری از مذهب‌یون معتقد و ملی ایران بود. شادروان احسان طبری نیز در تهران و در مدرسه مذهبی صدر (داخل بازار تهران) علوم مذهبی را خوانده بود و با روحانیون و روحانیت آشنائی داشت.

شادروان قدوه، در سال‌های مهاجرت حزب پس از کودتای ۲۸ مرداد - یک سلسله تحقیقات ارزنده‌ای در باره حوزه‌های دینی ایران کرده بود، که بخش عمده آن مربوط به حوزه علمیه مشهد، آلودگی آن به دربار شاهنشاهی و دربار انگلستان و سنت‌های مذهبی ریشه‌دار در این حوزه بود. با افسوس بسیار، وی در همان ماه‌های ابتدای پیروزی انقلاب

آیت‌الله خمینی پس از بازگشت به ایران ابتدا در تهران مستقر شد. در مدرسه رفاه، پشت مسجد سپهسالار و دیوار به دیوار مدرسه دینی «علوی». همان مدرسه‌ای که دانش آموزش در سال‌های پیش از انقلاب تیغ به صورت نمی‌کشیدند و شکل و شمایل بچه طلبه‌های قم را داشتند. رژیم شاهنشاهی که سرنگون شد، او که وعده داده بود روحانیون قصد حکومت ندارند و در حاشیه حاکمیت بر امور نظارت خواهند کرد، راهی شهر قم شد. یکی از سه حوزه بزرگ مذهب شیعه در ایران: قم، مشهد و اصفهان!

سه آیت‌الله صاحب نام و پیشکسوتی که در قم مستقر بودند، چند کیلومتری از شهر خارج شدند تا به استقبال آیت‌الله خمینی بروند: شریعتمداری، گلپایگانی و نجفی مرعی!

آیت‌الله خمینی از اتومبیلی که او را به قم می‌برد پیاده شد و پس از طی چند ده متر با سه آقای که از قم خارج شده بودند تا از تز استقبال کنند، دیده بوسی کرد! عکس این دیده بوسی زینت بخش روزنامه‌های وقت شد! او در قم مستقر شد و خانه‌اش محل رفت و آمد مردمی که انقلاب کرده بودند و حالا برای تحقق هزاران آرزوی که در دل داشتند به دیدار او می‌رفتند. آقایان دیگر، که بیانشان از رونق افتاده بودند سر به گله برداشتند و پیغام و پیغام فرستادند. راجع به امور نظر داشتند، اما نه کسی گوش می‌کرد و نه جائی منعکس می‌شد. کار به برخی دیدارهای شبانه و قول و قرارها کشید. شریعتمداری به کمک رحمت‌الله مراغه‌ای تدارک تاسیس حزب «خلق مسلمان» را در آذربایجان دید و دو آیت‌الله دیگر نیز با مراجع دیگر در تماس شدند.

آیت‌الله خمینی که راهی قم شده بود تا از جنجال‌ها فاصله بگیرد و امور دولت را به دولت واگذار کند، عملاً در قم درگیر مناسبات دیگری شده بود: رایزنی‌های توطئه آمیز روحانیون صاحب‌نام! آنها با مشهد و اصفهان پل پیوند برقرار کرده بودند. آیت‌الله خمینی، نگران وحدت روحانیت، یعنی همان امری که هرگز عملی نشد و نخواهد شد تن به دیدارهای نوبتی با آقایان داد. یک هفته او به دیدار آقایان می‌رفت و یک هفته آقایان به دیدار وی می‌آمدند. این دیدارها هم چاره ساز نشد. آقایان مبلغ تقدس مالکیت بودند و نسبت به از رونق افتادن حساب‌های بانکی‌شان گله داشتند، شاگردهایشان بی‌حقوق شده بودند و خیلی از آنها ترک تقلید کرده بودند!

استدلال‌های دینی آنها درست همان استدلال‌هایی بود که امروز آیت‌الله مصباح یزدی آنها را از بر کرده و علیه محمدخاتمی و نواندیشان دینی تکرار می‌کند! آنها هر نوع نواندیشی دینی را نابودکننده زیربنای حوزه‌های مذهبی اعلام داشتند. از دل این مخالف خوانی انجمن مبارزه با بهائیت «حجتیه» بیرون آمد.

رهبان وقت حوزه علمیه مشهد با تمام قوا از تاسیس دانشگاه مشهد جلوگیری کردند و در عین حال از بوجود آمدن تکایا و هیات‌هایی به نام و یاد «عسگریه» و دیگر چهارده معصوم شیعه توسط یک حاجی بازاری به نام «علی اصغر عابدزاده» حمایت کردند. این هیات‌ها و تکایا نه تنها در طول دوران سلطنت دو شاه پهلوی فعال بودند، نه تنها در طول دوران نخست وزیری مرحوم دکتر محمد مصدق به پایگاه توطئه انگلیسی علیه دولت مصدق تبدیل شدند، بلکه در تمام ۲۰ سال گذشته نیز فعال بوده‌اند. از دل همین تکایا، انواع گروه‌های ترور و آدم کشی در مشهد و چند شهر عمده خراسان بیرون آمد. حجت‌الاسلام علی رازینی توسط یکی از اعضای همین هیات‌ها ترور نافرجام شد. عامل ترور از تربیت شدگان فرزند آیت‌الله میلانی بود که هیات‌ها و تکایای وابسته به او در خراسان همچنان فعالند و علیرغم ترور رازینی (رئیس دادگستری مرکز) و اعترافات دستگیرشدگان، حجت‌الاسلام میلانی در مشهد به کارهای خودش ادامه می‌دهد! از دل این انجمن‌های مذهبی، بعدها انجمن حجتیه به رهبری و هدایت شیخ سخترانی بنام «محمود حلبی» بیرون آمد. یعنی پس از نقشی که این انجمن‌ها در مقابله با دولت مصدق و همراهی با انگلستان ایفاء کردند، در دوران پس از ۲۸ مرداد. انجمنی که نقشی منفی در جنبش اجتماعی و سیاسی مردم ایران طی چهار دهه داشته و در جمهوری اسلامی نیز نقشی به اهمیت منحرف ساختن یک انقلاب از مسیر اصلی خود و در هدایت آن به سمت شکست بازی کرده‌است.

وجود روحانیون با نفوذی هم چون آیت‌الله حاج مهدی اصفهانی، آیت‌الله کفائی، آیت‌الله میلانی، حاج حسن قمی طباطبائی، آیت‌الله حکیم، شیخ محمود حلبی، حسین علی راشد در حوزه علمیه مشهد این مرکز را به یکی از دژهای محکم ارتجاع مذهبی تبدیل کرد. حسین علی راشد، شیخ قصبه‌گو و ناصح مذهبی دوران پس از کودتا شد و سال‌ها شب‌های جمعه ساعت ۸ شب بمدت یکساعت از رادیو ایران وعظ مذهبی می‌کرد و در پایان هم برای شاه و دربار دعای بقاء و پایداری!

آیت‌الله قمی چنان پیرونده قطوری از وابستگی به ساواک و انگلستان داشت که آیت‌الله خمینی، در همان ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی، در عین حال که با افشای اسناد او و محاکمه‌اش مخالفت کرد، با انتقال او به کرج و زندگی در خانه‌ای که برایش در این شهر کوچک اطراف تهران در نظر گرفته بودند موافقت کرد. او سال‌ها در کرج ماند تا آب‌های انقلاب از آسیاب افتاد، آنگاه به توصیه و خواست آیت‌الله واعظ طبسی با انتقال او به مشهد موافقت شد. او به مشهد رفت و در کمال احترام، زیر سایه قدرت واعظ طبسی عمر را سپری کرد. فرزندش اکنون در لندن دفتر تبلیغ نظرات پدر را اداره می‌کند و گهگاه نیز با کیهان لندن، مطبوعات انگلیسی زبان و رادیوهای فارسی زبان مصاحبه می‌کند و طرف مشورت قرار می‌گیرد. او یکی از سرپل‌های ارتباطی انگلستان با روحانیت مشهد است. یعنی همان نقشی که پدرش در زمان شاه برعهده داشت. تمام این تکاپوها، حتی برای لحظه‌ای از زیر نظارت و رهبری آیت‌الله واعظ طبسی خارج نیست.

هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطراتش، در چند جا اشاره به شرکت واعظ طبسی در مهم‌ترین و محرمانه‌ترین جلسات سه نفره بین

در حالی که همراه با کتابخانه و اثاثیه شخصی‌اش در تدارک بازگشت به ایران دچار حمله قلبی شد و چشم برجهان فرو بست.

کارهای تحقیقاتی او در باره مذهب شیعه و حوزه‌های دینی ایران، بخشی به ایران منتقل شد و بخشی در خارج از کشور ماند. آنها که به ایران منتقل شد در جریان یورش اوباش تحت فرماندهی حجت‌الاسلام شیخ هادی غفاری به دفتر حزب توده ایران به تاراج رفت و بخشی دیگر معلوم نشد در خارج از کشور چه سرنوشتی پیدا کرد. آنچه که در جریان حمله به دفتر حزب به یغما رفت، احتمالاً به همان ستاد اسراری منتقل شده است که اسناد تحقیقات «اسماعیل رائین» پیرامون فراماسونری ایران و بویژه بخش مربوط به روحانیت آن به آنجا منتقل شده‌است. گفته می‌شود جلد سوم تحقیقاتی که یکی دیگر از محققان فراماسونری ایران بنام "زاوش" انجام داده و آن نیز عمدتاً مربوط به شبکه انگلیسی روحانیون است، همراه با اسناد ساواک شاهنشاهی، آرشیو لژهای فراماسونری و بویژه آرشیو اختصاصی ارتشبد فردوست و کتابخانه اختصاصی اسدالله اعلم به همان فراموشخانه برده شده‌است. شواهد بسیاری حکایت از وجود این فراموشخانه در بخش اسناد محرمانه آستانقدس رضوی دارد!

تحقیقات محمدرضا قنوه، بر محور تحولات فکری در درون حوزه‌های علمیه قرار داشت و آنها که اندک اطلاعی از این تحقیقات داشتند، در دوران زندان اطلاعات خود را جسته و گریخته با این و آن در میان گذاشتند.

### اختلاف دیدگاه‌ها در دو حوزه قم و مشهد!

حوزه علمیه قم، که در عمل تهران و اصفهان را نیز شامل می‌شود، از سال‌های ۱۳۲۰ سعی کرد هر چه بیشتر مواضع خود را به دانشگاه‌های تازه تاسیس در ایران نزدیک کند. این حوزه با پرورش افرادی چون مطهری، مفتاح، بهشتی، منتظری و به عنوان کسانی که از تحصیل یا تدریس در مکان دیگری غیر از حوزه هیچ نوع تعصبی از خود نشان نمی‌دادند توانستند تا حدود زیادی به روشنفکران جامعه و از جمله دانشجویان نزدیک شوند و حوزه را از انزوای مکتبی خود بیرون آورند. به این ترتیب روحانیون صاحب نفوذی مانند آیت‌الله خمینی، آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله صدر - در زمان آیت‌الله بروجردی - به طلیعه‌داران اصلاحات در حوزه شهرت یافتند.

به عنوان مثال، آیت‌الله خمینی در جلسات درس خود از وارد شدن در فلسفه و عرفان ابائی نداشت و به شاگردان حوزه، تحصیل فلسفه و تاریخ را توصیه می‌کرد و همواره و از نزدیک شدن روشنفکران و روحانیون طرفداری می‌کرد. طرفداران آیت‌الله خمینی در حوزه، پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی دست به تالیف کتابی زدند که به وضوح مواضع جدید روحانیون را بازتاب می‌داد که از ارتجاع مذهبی فاصله گرفته بودند. آنها چهره‌ای مصلح را به نمایش می‌گذاشتند. این کتاب توسط آیت‌الله بهشتی، مفتاح، طالقانی و یک غیر روحانی به نام «بازرگان» تالیف شد و یک سلسله اظهار نظرهای جامع در مورد مرجعیت شیعه عنوان نمود. نام کتاب "مرجعیت و روحانیت" است، که در دوران شاه می‌شد آن را پیدا کرد، اما در جمهوری اسلامی نایاب است!

بعدها به این روحانیون آیت‌الله غفوری، آیت‌الله قدوسی، آیت‌الله اردبیلی، آیت‌الله صانعی، آیت‌الله طاهری و تنی دیگر افزوده شدند.

### حوزه مشهد مقاومت کرد

در همین دوران یعنی از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰ حوزه علمیه مشهد زیر رهبری آیت‌الله کفائی و آیت‌الله میلانی با این گرایش به مخالفت برخاست و به شدت با هر نوع نو اندیشی مذهبی و تجدد مخالفت کرد.

انگیزه‌های یورش نظامی به قم و تلاش برای درهم کوبیدن تقدس آن، همین انگیزه بود: تمرکز مرجعیت شیعه در مشهد. شهری که شاه نشین بود، روحانیتش با دربار شاهنشاهی پیوند داشتند، انگلستان با آن‌ها ارتباط داشت و مراجعش با هر نوع تحول اجتماعی و دینی مخالف بودند! در سفرهای مکرر شاه به مشهد به استقبال او می‌رفتند و آستان بوس بودند. شاه خود تولیت این امپراطوری بزرگ مالی را برعهده داشت و هر استانداری که برای خراسان انتخاب می‌شد نایب تولیه بود و ارشد تمام استانداران دیگر!

### اسناد واعظ طبسی در ساواک

آیت‌الله منتظری در کتاب خاطراتش جریان تقاضای ملاقات یک روحانی را شرح می‌دهد که بدلیل تنگی وقت نتوانسته است او را ببیند. این روحانی، که از مشهد به دیدار آیت‌الله منتظری آمده بود، پس از آنکه نمی‌تواند او را ببیند به جبهه‌های جنگ می‌رود و کشته شد. آیت‌الله منتظری توضیح می‌دهد که این روحانی اسنادی را در باره یکی از آقایان روحانی آورده بود. این اسناد مربوط به همکاری این روحانی با ساواک بود، که من طرفدار این نوع افشاگری‌ها نبودم. همگان در جمهوری اسلامی می‌دانند که این اسناد مربوط به ارتباط‌های واعظ طبسی با ساواک شاهنشاهی و دربار بوده‌است. او که امروز قوه قضائیه را از مشهد اداره می‌کند و روحانیون مشهد و خراسان را در کلیدی‌ترین پست‌های قضائی و امنیتی جمهوری اسلامی نشانده و هدایتشان را از مشهد در اختیار دارد، به شهادت اسنادی که در ابتدای انقلاب در دسترس برخی مقامات حاضر در دفتر آیت‌الله طالقانی بود، مستقیماً از انگلستان و در حسابی که داشته پول دریافت کرده و بین روحانیونی که خود لیست آنها را در اختیار داشت تقسیم می‌کرد. آیت‌الله شاهرودی، از مقلدان آیت‌الله میلانی و خوئی و زاده شاهرود است، علیزاده، رئیس دادگستری مرکز نیز خراسانی و از کارمندان زیر دست واعظ طبسی بوده‌است.

شاید بتوان گفت که جمهوری اسلامی در دهه دوم، از سلسله خمینی و سلسله حوزه علمیه قم، که نو اندیشی دینی در میان روحانیون آن، در مجموع بیش از دیگر حوزه‌ها رسوخ کرده بود، به سلسله مشهدی‌ها و خوئی‌ها و میلانی‌ها انتقال یافت. سلسله اول اگر با جمهوری موافق بود، دومی درباری و طرفدار سلطنت است! همان گرایش غالبی که اکنون محفل حقانی و طرفداران جانشینی حکومت بجای جمهوری است از آن حمایت می‌کنند و در اساس، با گنجاندن اصل "ولایت مطلقه فقیه" در جریان سرهم بندی کردن هیات تجدید نظر در قانون اساسی آن را در سال ۶۹ و همزمان با درگذشت آیت‌الله خمینی، در این قانون و با همین هدف گنجانده‌اند.

در سال‌های مبارزه با دربار شاهنشاهی روشنفکران مذهبی به شدت از طرف حوزه علمیه مشهد تقبیح می‌شدند و همواره مورد هجوم قشری‌ها قرار داشتند، تا جایی که روحانی شریفی همچون «محمدتقی شریعتی»، پدر مرحوم علی شریعتی مجبور شد لباس روحانیت را از تنش درآورد تا دست از سرش بردارند. او از آن پس بعنوان یک روشنفکر دینی و نه یک روحانی به مبارزه‌اش در راه روشنفکری مذهبی ادامه داد. او با تاسیس سازمان نشر حقایق اسلامی خدمات ارزنده‌ای به جنبش روشنفکری دینی در خراسان کرد. افراد سرشناسی همچون طاهر احمدزاده، دکتر علی شریعتی از همکاران وی در این سازمان بودند.

وقتی امروز همین مرکز نشر حقایق اسلامی را در خراسان و بدستور واعظ طبسی لاک و مهر و احمدزاده را بازداشت و زندانی می‌کنند، برای آنها که سیر نواندیشی دینی را در ایران دنبال می‌کنند حادثه عجیبی

خودش، واعظ طبسی و علی خامنه‌ای می‌کند. حتی در یک مورد، که باز می‌گردد به سال‌های نخست تاسیس جمهوری اسلامی می‌نویسد که ایشان می‌خواست به خارج سفر کند و ما خواستیم تشریف نبرند و برای مشورت این سفر را به عقب بیاندازند. این از همان سفرهای نوبتی واعظ طبسی به انگلستان است که همچنان ادامه دارد. او در این سفرها، شبکه فراماسونری را از انگلستان تحویل گرفت و پل‌های پیوند خود را، بعنوان کسی که بر صندلی موروثی خانواده اعلم انگلیسی در خراسان نشسته بود مستحکم کرد. آن قدرت بی‌رقیبی که او امروز در جمهوری اسلامی دارد و متکی به آن، رهبر و غیر رهبر را برای مشورت به خراسان فرا می‌خواند، ریشه در این پیوندها دارد. پیوندهایی که به او اجازه می‌دهد نیمی از ارتش و سپاه پاسداران را در خراسان و در کنار خود حفظ کند، بزرگترین امپراطوری پولی را در جمهوری اسلامی زیر نگین خود داشته باشد، گاز و نفت سرخس را مستقل از دولت بفروشد، به هیچ مقام و ارگانی در جمهوری اسلامی حساب پس ندهد.

نه فقط حوزه علمیه مشهد زیر نفوذ و رهبری اوست، بلکه با تامین مخارج ده‌ها مدرسه و کانون مذهبی در قم، تبریز، اصفهان، لندن، امریکا و برخی کشورهای اروپائی عملاً رهبر جمهوری اسلامی است. همان جمهوری که او اصلی‌ترین مدافع تبدیل آن به حکومت و جمع کردن رای و انتخاب و جمهوریت آنست!

این نفوذ به گونه‌ایست که اکنون برخی روحانیون صاحب نام مستقر در قم نیز نگران آینده این حوزه بعنوان مرکز تشیع و محدود و محدود شدن آن به سود مشهد و زیر سلطه قرار گرفتن باز هم بیشتر حوزه‌های مشهد به دلیل وابستگی آنها به پول آستانقدس رضوی و شخص واعظ طبسی اند.

آن خبری که در باره ملاقات برخی روحانیون جناح راست با رهبر و سپس شخص محمدخامنه‌ای در این شماره راه‌توده می‌خوانید، که بر اساس آن خواهان شرکت خاتمی در دوره دوم ریاست جمهوری شده‌اند، ریشه‌هایش به این نکات نیز باز می‌گردد. همانگونه که بی‌اراده عمل کردن رهبر و سفرهای پیاپی او به مشهد و کسب تکلیف از واعظ طبسی با این ریشه‌ها در ارتباط است.

در واقع در دهه دوم جمهوری اسلامی، پایتخت قدرت و دیانت از قم به مشهد منتقل شده‌است. پول حوزه‌های قم را وابسته به آستانقدس کرد و قدرت متمرکز در مشهد، قدرت حکومتی در تهران را تابع خود ساخت و در هر دو عرصه، آن دست توانائی که مسیر دهه دوم جمهوری اسلامی را اینچنین رقم زد، انگلستان و شبکه‌های فراماسونری بود.

آنها که با حوزه علمیه مشهد و سوابق آن آشنا هستند می‌دانند که در سال‌های رشد نواندیشی دینی در ایران پیش از انقلاب، در مشهد راه در همه جهات به روی روشنفکران مترقی مذهبی و غیر مذهبی بسته بود.

رهبران مذهبی پر قدرت مشهد، حتی استفاده از بلندگو را در جریان سخنرانی‌ها حرام می‌دانستند. دانشگاه مشهد که در ابتدا به صورت مدرسه عالی پرستاری در سال ۱۳۱۸ تاسیس شده بود، تنها توانست رفته رفته راه خود را باز کرده و در سال‌های ۲۰ تا ۴۰ ابتدا به دانشکده پزشکی و دندانپزشکی و سپس ادبیات و در مرحله آخر و با وجود مقاومت شدید حوزه علمیه دانشکده معقول و منقول تاسیس شد. بعد از درگذشت آیت‌الله بروجرودی که ساکن قم بود، دربار شاهنشاهی به توصیه اسدالله اعلم که همیشه از عالم غیب انگلیسی با او ارتباط برقرار می‌شد، کوشید مرجعیت شیعه را به خراسان منتقل کند و شاه نیز به همین منظور راه مرجعیت برای آیت‌الله میلانی را با ارسال پیامی برای او هموار کرد و برای آیت‌الله خوئی که در نجف بود، اما با حوزه مشهد در تماس نیز پیام فرستاد. از جمله

اتفاق نیفتاده است. این ماجراها ریشه دار است. این حادثه در فروردین ماه گذشته و در جریان یورش به نیروهای ملی- مذهبی روی داد و احمدزاده هنوز در زندان است. دستور حمله به ملی- مذهبی‌ها در حالیکه ریشه‌های حکومتی و قدرت برخاسته از پول بی‌حسابی که در اختیار آقایان است دارد، ریشه در این جدال کهنه نیز دارد. جدالی که آیت‌الله مصباح یزدی تئوری‌های آن را با زبانی خشن و نفرت انگیز در نماز جمعہ‌های تهران و به تقلید شیخ محمود حلبی که سخنرانی کم رقیب بود ارائه می‌دهد، تیم‌های تروری که در حسینیه‌های تیمی تربیت کرده‌اند به شکار امثال حجابیان‌ها می‌روند و یورش حکومتی به ملی-مذهبی‌ها با اشاره واعظ طبسی و قبول این اشاره از سوی رهبر جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد!

## پلنوم ۱۷

در گزارش پلنوم ۱۷ کمیته مرکزی حزب در تهران با وضوح هر چه تمامتر به سه جریان فکری روشن بین، واقع بین و واپسگرا در درون حاکمیت جمهوری اسلامی اشاره شد. این گزارش به وضوح نشان داد حزب شناخت دقیقی از تحولات فکری در درون حاکمیت و حوزه‌های دینی دارد. این شناخت مبتنی بر تحقیقات محققین حزبی بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا مقطع انقلاب ۵۷ و بعد از آن بود. حزب شناخت دقیقی از تحولات فکری حوزه‌های داشت و بی‌جهت نبود که تنها گروه سیاسی غیر مذهبی که بعد از انقلاب به جریان انجمن حجتیه (حوزه علمیه مشهد) اهمیت داد و ضرورت مبارزه قاطع با آن را مطرح کرد حزب ما بود.